

شعله‌های ناسپاسی

نویسنده: گیتی خسروی

تاریخ انتشار: ۲ آبان ۲۵۸۵ باستانی برابر با ۲۴ ماه اکتبر ۲۰۲۶ میلادی



زنده‌یاد اسماعیل مه‌رتاش در کودکی با کدوی حلوائی و موی اسب و یک سیخ کباب برای خود کمانچه‌ای ساخته بود و خانواده چون متوجه استعداد او می‌شوند، برای آموختن تار وی را به نزد استاد «درویش خان» می‌برند.

استاد مه‌رتاش در جوانی کلاس‌هایی در زمینه‌ی فن بیان و تئاتر و هنرپیشگی تأسیس می‌کند، کلاس‌هایی که بعدتر به «جامعه‌ی باربد» معروف شد.

عبدالوهاب شهیدی، محمدرضا شجریان، محمد منتشری و ده‌ها استاد دیگر موسیقی از شاگردان اسماعیل مه‌رتاش بوده‌اند.

وی ۴۵۰ آهنگ فولکلور ساخت که تا امروز هم در ایام نوروز یا شب یلدا بارها توسط تلوزیون پخش شده است. بسیاری از افرادی که در ایران در عرصه‌ی موسیقی، تئاتر و هنرپیشگی به جایی رسیده‌اند، حتماً به جامعه‌ی باربد سری زده‌اند.

در هنگامه‌ی انقلاب، تئاتر جامعه‌ی باربد به همراه تمامی صفحه‌هاست استاد مه‌رتاش به آتش کشیده شد. در ادامه خاطره رویدادی از استاد مه‌رتاش نقل می‌شود، رویدادی که به گفته‌ی خود استاد، عمیقاً وی را متأثر ساخت:

سیگارفروشی در راهروی جامعه‌ی باربد بساط می‌کرد، گهگاه پاسبان‌ها می‌آمدند و بساط سیگارهایش را می‌بردند. یک روز مرد سیگارفروش پیش من آمد که: «زن و بچه دار هستم و خواهش می‌کنم به پاسبان‌ها بگویند که شما اجازه داده‌اید تا من این جا بساط کنم.»

من هم پذیرفتم، به پاسبان‌ها گفتم این آقا از ابواب جمعی ما است و از طرف من اجازه دارد. دیگر کسی مزاحم او نشد و بیست سال با همان سیگارفروشی جلوی در تئاتر زندگی‌اش را اداره می‌کرد. سال‌ها گذشت تا این که روزی به من خبر دادند که می‌خواهند تئاتر را آتش بزنند! سریعاً خودم را رساندم. دیدم که اولین کوکتل مولوتوف را همین مرد سیگارفروش پرتاب کرد.

نگاهش کردم. رو به من کرد و گفت: «آخه مطربی هم شد کار؟ برو یک کار دیگر برای خودت پیدا کن.» تمام زندگی‌ام سوخت، لباس‌ها، دکورها، صفحه‌ها و نوارهایی که از موسیقی ملی یا موسیقی محلی شهرها و نواحی مختلف ایران جمع‌آوری کرده بودم. همه چیز سوخت اما همه آن سوختن‌ها و نابود شدن‌ها آن قدری مرا متأثر نکرد که گفته‌ی آن شخص.